

شعر در کرانه های جنوبی خلیج فارس "کشور امارات"*

سید ابراهیم آرمن**

چکیده

قلمرو شعر و شاعری در کشور امارات بسیار گسترده و پهناور است. شعر، نه تنها در این کشور، بلکه در دیگر کشورهای عرب زبان به دو گونه نَبَطی (عامیانه) و فصیح تقسیم می‌گردد. هم اکنون در کشور امارات گروه‌های مختلف مردم به ادبیات، مخصوصاً به دو گونه شعر مذکور توجه بسیار دارند و روزنامه‌ها و مجله‌هایی بسیار به بررسی و نقد شعر شاعران این کشور می‌پردازد. به دلیل توجه ویژه گروه فرهیخته و ادب دوست کشور امارات به شعر فصیح، در این گفتار به بررسی خط سیر این گونه شعر، در این کشور از آغاز تا کنون پرداخته می‌شود و خواننده در این رهگذر با سه نسل: شاعران پیشاهنگ، شاعران مَخْضَرَم و شاعران جوان روبه رو می‌گردد.

کلید واژه‌ها

امارات، ادبیات، شعر نَبَطی، شعر فصیح، قصیده، قالب، درون مایه.

* توضیح: این مقاله، ترجمه عربی مقاله‌ای است که در شماره پنجم «پژوهش‌نامه فرهنگ و ادب» درج و منتشر شد. به دلیل اهمیت موضوع و ضرورت ترجمه شعرهای عربی، از نویسنده فاضل مقاله انجام این مهم را درخواست کردیم. سپاس‌گزاریم که به زیباترین بیان مسؤل ما را اجابت کردند.

** عضو هیأت علمی دانش گاه آزاد اسلامی - واحد کرج (دانش جوی دکتری زبان و ادبیات عرب).

امروزه حوزه شعر و ادبیات در کشور امارات گسترده و پهن‌آور است و دیوان‌هایی شعری - که نیک و بد در آن‌ها به هم آمیخته است - در برابر ادب دوستان این سرزمین جلوه می‌کند. این دیوان‌ها دارای روی کردهایی گوناگون است که از یک دیدگاه می‌توان آن‌را به دو گونه بخش نمود: نخست، دیوان‌هایی که نماینده شعر فصیح است و دیگر، آن دسته دیوان‌هایی که شعر نَبَطی^۱ را نمایندگی می‌کند؛ و شاید بتوان گفت گونه دوم بر شکل نخست فزونی دارد. مهم‌ترین دلایل این برتری عبارت است از: گرایش فراگیر مردم به شعر نَبَطی، شمار اندک فرهیختگان و ادب دوستان و سرانجام تشویق دولت مردان به این گونه شعر، از ره‌گذر برپایی جشن‌واره‌های شعری.

این پژوهش به شعر نَبَطی نخواهد پرداخت و سخن از این نوع شعر را به صاحب‌نظران و پردازندگان به آن وا می‌گذارد و برآن است که خط سیر شعر فصیح این سرزمین را بررسی نماید.

بی‌گمان، همواره، شعر در کشور امارات سرآغاز گونه‌های تعبیر ادبی بوده است و پیوسته در بیان اندوه‌ها، عاطفه‌ها و اندیشه‌های انسانی^۲ پرتوان‌ترین ابزار قلمداد شده است و برهمین پایه، این پژوهش به ایجاز از این گونه ادبی در این کشور داد سخن داده و گونه‌های دیگر ادبیات در این کشور رو به رشد را فرو می‌نهد.

تعیین زمان و چگونگی پیدایش شعر در مرزهای جغرافیایی کشور امارات بسیار دشوار می‌نماید، ولی بی‌گمان گذر روزگار نمونه‌هایی از شعر فصیح این سرزمین را به دست فراموشی سپرده است، چه ظهور شاعرانی هم‌چون سالم بن عویس (۱۸۸۷-۱۹۵۹) و خلفان بن مصبح (۱۹۲۳-۱۹۴۶) و شیخ صقر بن سلطان قاسمی (۱۹۲۴-۱۹۹۳) بدون وابستگی شان به دیگر شاعرانی که پیش از اینان می‌زیسته‌اند، پنداری خردمندانه نمی‌نماید^۳، افزون براین که صقر بن سلطان قاسمی از برخی از دوستان شاعرش هم‌چون احمد عویس و هلال سخن به میان می‌آورد و این شاعران که نام ایشان بر زبان شاعری بزرگ هم‌چون صقر بن سلطان قاسمی رفته است، بی‌گمان شعرشان به پختگی کامل رسیده بوده است.^۴

شایان ذکر است که بیش‌تر شاعران معروف امارات از شهر شارقه بویژه از منطقه حیره، روستایی در کرانه دریا میان دو شهر شارقه و عجمان، بوده‌اند و "چه بسا این منطقه جهت تبرک به شهر حیره عراق بدین نام نامیده شده است."^۵

در میان شاعران حیره، شاعرانی هم‌چون سالم بن علی عویس، خلفان بن مصبح، صقر بن سلطان قاسمی و سلطان بن علی عویس، در صدر جای گرفته‌اند. این شاعران از آب‌خورهایی گوناگون در اعتلای دانش و جهان بینی خود بهره گرفته‌اند. قرآن کریم و



احادیث نبوی سرآغاز دانش اندوزی ایشان در مکتب‌خانه‌ها است، جایی که آنان مقدمات خواندن و نوشتن خود را آموختند. هم‌چنین از آن روی که پیشه آنان بازرگانی بوده و به سرزمین‌های گوناگون آمد و شد می‌کردند، می‌توان گفت برخی از آموخته‌های خود را از ره‌گذر این آمد و شدها بدست آورده‌اند.

سلطان عویس در جواب این پرسش که: "شبه قاره هند چه تاثیری بر فرهنگ و دانش نسل شما و خلفان بن مصبح و دیگران داشته است؟"^۶ چنین پاسخ می‌دهد: "ما در آن سرزمین نه تنها با فرهنگ و تمدن هند آشنا شدیم، بلکه ریشه‌های فرهنگ و تمدن عرب را نیز در آن سرزمین جست‌وجو کرده‌ایم. حیدر آباد همواره پایگاه چاپ کتاب‌های عربی بوده و دانش‌گاه‌ها نیز از کتاب‌خانه‌های عربی برخوردار بود. از کانال سوئز و خلیج عدن و سوریه، راه‌ها به سوی هند گشاده بود. فرهیختگان عرب در هند گرد هم می‌آمدند و اعضای اصلی آن فرزندان خلیج بودند که از عربستان، کویت، بحرین و دبی به آن دیار می‌شتافتند. آنان به فروش مروارید پرداخته و در شب نشینی‌ها گرد هم می‌آمدند. ما بازرگانانی جویای دانش بودیم. کتاب‌خانه‌های هندوستان، آگنده از کتاب‌های عربی بود و ما در دانش و فرهنگ خود، از آن کتاب‌ها مایه گرفتیم. همواره در گردهم‌آیی شبانه پیرامون آن کتاب‌ها به گفت‌وگو می‌نشستیم. شمار حضرموتیان - منسوب به حضر موت یمن - در حیدرآباد بسیار بود و بر آن دیار تاثیری آشکار داشت. حاکم شهر نیز از حضر موت بود. این گروه به چاپ کتاب‌های عربی دست می‌یازیدند و هنگامی که حاکم یاد شده در مکلا وفات یافت چون بازماندگانی نداشت، فرزند عمویش را از حیدرآباد فراخواندند، تا جانشین وی گردد. هم‌چنین ابن سلیم از تلویزیون هند برنامه‌های عربی پخش می‌کرد. بنابراین، هندوستان آبشخوری پر اهمیت برای دانش و فرهنگ نسل ما بشمار می‌رفت."^۷

بدین سان شاعران یاد شده از بینشی گسترده برخوردار بودند، چه این فرهنگ و زاویه دید، دستاورد آمد و شد بازرگانی آنان به آسیا و آفریقا بود. در این رفت و آمدها چشمان آنان بر روی داده‌های سرزمین‌های عربی و اسلامی گشوده شد. قید و بندهای استعمارگران در مقابل جنبش‌های فراوان آزادی خواهی، دغدغه این سرزمین‌ها بود. شعر این شاعران متأثر از این روی‌دادها، دارای لحنی جدی است وانگهی هدف آنان از پرداختن به شعر سرگرمی نبوده است و به فراخور درگیری‌شان با روی‌دادهای سرزمین‌های عربی و پی‌گیری دگرگونی‌ها و پیشرفت‌ها، این روی‌دادها و دگرگونی‌ها نیز در شعرشان بازتاب یافته است.

روی کرده‌های شعری کشور امارات را - از ابتدای قرن نوزدهم تا به امروز به لحاظ قالب و فرم - می‌توان به سه دسته تقسیم کرد: "نخست قالب‌های کهن و کلاسیک، دوم قالب‌های جدید و آزاد، سوم قالب‌های مدرن."^۸ درون مایه در این تقسیم شکل‌گرا اهمیتی بسزا دارد و در جای دیگر این گفتار از آن سخن به میان خواهد آمد.

در کنار این تقسیم‌بندی شکل‌گرا، رده‌بندی دیگری نیز وجود دارد که شاعران را از نگاه تاریخی بدین‌گونه، رده‌بندی می‌نماید: "نخست شاعران پیشاهنگ که پیدایش دولت امارات و پیش‌رفت اقتصادی آن را به چشم ندیده‌اند، دوم شاعران مخضرم که هر دو دوره پیش از پیدایش دولت امارات و پس از آن را زیسته و پیش‌رفت اقتصادی سرزمین‌شان را دریافته‌اند، سوم شاعران جوان که پس از گروه دوم جای گرفته و با پیش‌رفت همه جانبه این سرزمین به بالندگی رسیده‌اند."^۹

از رهگذر این دو رده‌بندی که شرح آن گذشت، می‌توان اهمیت و نقش درون مایه را دریافت، چه شعرهای کهن و کلاسیک - که بیش‌تر گروه پیشاهنگ بدان پرداخته‌اند- بر پایه درون مایه‌های اسلامی استوار است و این گویای پای‌بندی شاعران گروه نخست به آداب و رسوم عربی - اسلامی است، در حالی که شعرهای جدید و آزاد این سرزمین در کنار درون مایه‌های اسلامی، به مضامینی تازه می‌پردازد که شاعران گروه نخست بدان آشنا نبوده‌اند. هم‌چنین در درون مایه شعرهای مدرن که با شاعران جوان این مرز و بوم پیوند یافته است، تفاوتی ژرف‌تر به چشم می‌خورد.

شایان ذکر است که رده‌بندی گونه نخست به تصنیف شاعران نمی‌پردازد، بلکه تنها چشم‌انداز تقسیم شعر در این سرزمین بشمار می‌رود، زیرا چه بسا شاعری در قالب‌های کهن و کلاسیک شعرهایی سروده باشد، سپس به قالب‌های جدید و نو روی آورده است. افزون بر آن، گفتار پیش‌روی، برپایه رده‌بندی گونه دوم با ذکر نام شاعران نامی این سرزمین و استشهاد به شعرشان - به ترتیب تاریخی - گرایش آنان را به هر گروه، مورد پژوهش قرار می‌دهد.

گروه نخست، شاعران پیشاهنگ: پیش از پیدایش دولت امارات در این سرزمین، شاعرانی زیسته‌اند که نماینده گروهی هم‌سان با ویژگی‌هایی یک‌سان هستند. این گروه، پیشاهنگان مردم فرهیخته و با سواد این مرز و بوم بشمار رفته و به روزگاری وابسته اند که آموزش فراگیر نبوده است؛ "بنابراین گروهی که از آن سخن می‌گوییم، با خود ساختگی، راه سواد اندوزی را پیموده و از ابزارهایی گوناگون کمک جسته‌اند، چه با حضور یافتن در کلاس‌های عالمان دین و چه از راه گوش فرادادن به رادیوهای تازی



زبان: "۱۰ مبارک عقیلی، خلفان بن مصبح، سالم بن علی عویس، محمد نور سیف و احمد مناعی از نام آورترین شاعران این گروه بشمار می آیند.

شاعران این گروه در شعرشان بیش تر به درون مایه های اسلامی پرداخته اند. "شاعری هم چون احمد مناعی مردم روزگار خود را به پای بندی به شعایر اسلامی و عبادت ها فرا می خواند و به الگو گرفتن از نیاکانی که پرچم اسلام را برافراشتند و تمدن اسلامی را گسترش دادند، رهنمون می گردد:

| | |
|--|--|
| نُقِیْمُ شِعَارَ الدِّینِ مَا بَقِيَ الْعُمُرُ | وَنَلِزْمُ طَوْعًا كَمَا جَاءَنَا الْأَمْرُ |
| كَذَلِكَ أفعالُ الْمَكَارِمِ وَالْوَقَا | عَلَى أَثَرِ الْأَسْلَافِ يُحَدِّی بِهَا السَّیْرُ |
| مَكَارِمِ أَخْلَاقِ نَمَتَهَا جَدُّوْنَا | عَلَى فَعْلِهَا دَامُوا وَدَامَ لَهُمْ فَخْرٌ"۱۱ |

- مادامی که زنده ایم، به شعایر دین پای بندیم و دستوراتی را که از جانب خدا برایمان آمده است فرمان برداریم.

- بدین سان نکوکاری ها و پابندی به پیمان ها را نیز از نیاکان ، پیروی می کنیم.
- نیاکان ما این خوی های نکو را گستراندند و در انجام آن همواره استوار بودند تا افتخاری جاوید فرادست آوردند.

سالم عویس نیز قصیده هایی گوناگون در ستایش پیامبر (ص) و بیان اهمیت دین و نازش به کتاب آسمانی سروده است. وی چکامه «برده بوعیری» را ارج می نهاده و از آن روی، چکامه ای در معارضه با آن سراییده است:

| | |
|---|--|
| "يا سَالِفَ الدَّهْرِ بَيْنَ الْجِلِّ وَالْحَرَمِ | لَأَنْتَ أَشْهَرُ مِنْ نَارٍ عَلَى عِلْمِ |
| مَحَمَّدَ بْنَ قَرِيْشٍ خَيْرٍ مَنْ بَعَثُوا | إِلَى الْعِبَادِ فَذَكُّوا أَنْفُسَ الْأَمَمِ |
| لَا حَتَّ بِشَهْرِ رَبِيعِ شَمْسُ مَوْلِدِهِ | فَأَصْبَحَ الْكَوْنُ فِي مُسْتَقْبَلِ الْكَرَمِ |
| هَلْ يَعْلَمُ الْمَهْدُ مَنْ ضَمَّتْ جَوَائِبُهُ | حَيِّيْتُ يَا مَهْدُ عَنْ قَلْبِي وَعَنْ أَلْمِي |
| دَعَا إِلَى اللَّهِ فَاسْتَهْدَى بِسِيرَتِهِ | قَوْمٌ أَتَى قَسْمُهُمْ مِنْ أَعْظَمِ الْقَسَمِ"۱۲ |

- ای روزگار سپری شده در «حل و حرم»، همانا تو بسیار پر آوازه ای.
- محمد(ص) فرزند قریش، نکوترین فرستاده به سوی مردمان است. مردمانی که به یاری وی جان ملت ها را پالودند.

- سپیده دم ماه ربیع الأول زادروز وی است و در این ماه، جهان گرمی داشته شد.
- آیا گهواره آگاه بود که چه شخص بزرگی را در آغوش گرفت. همان ای گهواره از درون دل دردمندم آرزو دارم دیر بپایی.

- پیامبر(ص) مردم را به سوی یزدان فرا خواند و گروهی که پیمان‌شان سخت بزرگ است از وی پیروی کردند.

بدین منوال محمد نور سیف یک پارچگی مسلمانان را در روزگاران گذشته بازگو می‌نماید و این هم بستگی را سرچشمه ارزش والای سلمان فارسی نزد پیامبر اسلام (ص) می‌شمارد:

| | |
|--|---|
| أَحْكَمِ الْأَسَاسِ لَا تَنْفَصِمُ | "وَحَدَّةٌ أَسَّسَهَا الْعَدْلُ عَلَيَّ |
| وَسَرِي كَالْبَرْقِ لَا يَنْكَبُ | طَبَقَ الْعَالَمِ جَمْعًا صِيَّتَهَا |
| فَأَضَاءَ الْكَوْنِ وَهُوَ الْمُظْلِمُ | وَحَدَّةٌ قَدْ سَطَعَتْ أَنْوَارُهَا |
| حَقُّهُ خَيْرُ الْأَنْامِ الْأَعْظَمِ | رَفَعَتْ سَلْمَانَ حَتَّى قَالَ فِي |
| شَرَفٍ ذُوْنَ غَلَاةِ الْأَنْجَمِ" ^{۱۳} | هُوَ مِنَّا نَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ ذَا |

- دادگری، این یک پارچگی را، بر استوارترین پایه‌ها بنانهد.
- آوازه این یک پارچگی، همه جهان را فراگرفت و هم چون آذرخشی آشکار، تاریکی‌ها را درنوردید.
- روشنی این یک پارچگی در سراسر جهان پخش شد و جهان تاریک را روشن ساخت.
- هم‌چنین جای گاه سلمان را والا برد تا این که درباره وی، پیامبر(ص) چنین فرمودند:

- وی از خاندان ماست و او را جای گاهی است بس بلند، فراتر از ستارگان. شاعران پیشاهنگ به فراخور اوضاع روزگار خود به درون مایه‌هایی دیگر نیز پرداخته‌اند، "چه جهان عرب و اسلام در دو قرن پیش با شکست‌هایی روبه‌رو بوده که جان مردم این سرزمین را آزرده است؛ هم‌چون استعمار برخی سرزمین‌های عربی و اسلامی توسط غربیان و پس از آن اشغال فلسطین. فرجام این شکست‌های پی‌در پی، گرایش شاعران این دیار به درون مایه‌های میهنی بود. کهتران و مهتران پیشاهنگ با دلیری به رسوایی و نکوهش استعمارگران دست یازیدند و شکوه گذشته تازیان را فریاد آوردند:

| | |
|--|--------------------------------|
| لَا يُسْتَشَارُ وَلَا يَثُور | مَجْدُ الْعُرُوبَةِ مَا لَهُ |
| عَنْ عَرَشِهِ بِيَدِ الْبَنِينَ | مَجْدُ الْعُرُوبَةِ قَدْ أَقْل |
| بِيَدِ الطُّغَاةِ الْجَائِرِينَ | وَتَقَسَّمَتْ أَوْطَانَهُمْ |
| وَاحْسَرَّتَا ذُنْيَاوَدِينَ | وَالذُّلُّ سَيَطْرُقِيهِمْ |
| بِالسَّيْفِ سَادُوا الْخَافِقِينَ" ^{۱۴} | مِنْ بَعْدِ مَا كَانَ الْأَلَى |



- ارج مندی و بزرگی تازیان را چه پیش آمده که دیگر در برابر ستم برانگیخته نمی شود و نمی شود؟
 - ستاره سیادت آنان به دست فرزندانشان در تاریکی فروشد.
 - نوادگانی که سرزمین هایشان میان ستم گران سرکش تقسیم شد.
 - نوادگانی که زبون و خوار گشتند. افسوس که هر دو جهانشان از دست بشد.
 - این نوادگان ، پس از آن که نیاکان ایشان با نیروی شمشیر بر خاور و باختر جهان حکم می راندند، دچار این خواری شدند.
- این شاعران از پاره ای آسیب های اجتماعی نیز چشم نپوشیدند و به نقد آن چه دامن گیر جامعه خود دیدند، پرداختند. "پدیده راه زنی، از آسیب هایی بود که مردم سرزمین امارات، مدتی از آن در رنج بوده اند. راه زنان به کاروان ها تاخته، به چپاول و غارت گری می پرداختند. شاعران با پرداختن به این پدیده ناپاک امیران را آگاه ساختند و ایشان را به بازداشت راه زنان رهنمون شدند. سالم عویس از این پدیده چنین سخن می گوید:

| | |
|---|---|
| دَبِيٌّ وَالسَّاحِلُ الشَّرْقِيُّ مُضْطَرَّبٌ | يَسُومُهُ الخَسْفَ أَنْجَاسٌ مَنَاجِيسٌ |
| دَبِيٌّ وَالسَّاحِلُ الشَّرْقِيُّ إِنْ عَقَدُوا | عَهْدًا يَذُوبُ وَتَنْفِيهِ الوَسَاوِيسُ |
| قُلْ لِلْمَشَايخِ أَهْلِ الحِلِّ وَيَحْكُمُ | رَمَائِكُمْ وَجَلالِ اللَّهِ مَنْجُوسٌ |
| فَصَاحِبُ الحَقِّ يَنْقَاضُ الزَّمَانُ لَهُ | وَصَاحِبِ البَغْيِ مَرْدُودٌ وَمَنْكُوسٌ |
| أَيَّهِدُمُونَ حَقُوقَ النَّاسِ مِنْ صَلاَفٍ | وَفِي السَّلاَحِ لَهُمْ ذُلٌّ وَتَأْسِيسٌ ^{۱۵۱۱} |

- دبی و کرانه های خاوری این شهر آشفته است و راه زنانی پلید بر آن چیره شده اند.
 - ای کاش امیران، پیمانی استوار ببندند تا راه زنان ابلیس خوی را از این منطقه برانند.
 - به امیران این دیار بگویند : وای بر شما، به خدا سوگند که روزگارتان آلوده است.
 - روزگار از مردم درست کار فرمان می برد، حال آن که ستم کاران روزگارشان واژگونه است.
 - آیا با نخوت و خود پسندی حقوق مردمان را پای مال می کنند و در مقابل قدرت خوار و فرومایه اند؟
- این شاعران همان گونه که به آسیب های اجتماعی پرداختند و به جلوگیری از آن فراخواندند، از یاد برخی روی دادهای فرخنده هم چون تشویق به آموختن نیز غفلت

نورزیدند. "سالم عویس به هنگام گشایش مدرسه احمدیه در دبی، این چنین برتری دانش را می ستاید:

| | |
|---|--|
| يَا نَهْضَةَ الشَّرْقِ قُومِي عِلْمِي قُومِي | عَلَيْكَ مِنْي تَحِيَّاتِي وَتَسْلِيمِي |
| فَهَلْ سَمِعْتَ بِشَعْبٍ فِي جَهَائِتِهِ | أَمْضَى الْحَيَاةِ وَكَمْ يَسْلُوكَ بِمِظْلُومٍ |
| وَهَلْ عَبِيدٌ عَبِيدٌ عِنْدَ سَيِّدِهِمْ | وَخَاضِعِينَ لِأَمْرِ غَيْرِ مَرْسُومٍ |
| لَا بَلَّ تَبَارَكْتَ الْأَنْعَامُ مَنْزِلَةً | مِنْ ضَابِطٍ فِي ظَلَامِ اللَّيْلِ مَوْهُومٍ ^{۱۶} |

- ای جنبش خاور زمین ، به پا خیز و قبیله مرا دانش آموز. درود و سلام من نشارت باد.

- آیا شنیده ای ملتی در نادانی روزگار سپری کنند و به ایشان ستم روا نشده باشد؟
 - و آیا شنیده ای که بردگانی خوار نزد سرورشان از دستوری نانوخته فرمان برند؟
 - جای گاه چهارپایان نیز از سالاری که در تاریکی نادانی فرمان می راند والاتر است. پیشاهنگیان، درون مایه های عاشقانه و غزلی را نیز در شعرشان بکار بردند. اینان هر دو گونه غزل عفیف و غیرعفیف را در شعرشان آزمودند. خلفان بن مصبح آشکارترین چهره ای است که به این درون مایه روی آورده است:

| | |
|--|--|
| وَأَنْتَ حَيَاتِي وَالنَّعِيمُ وَجَنَّتِي | مَلِكَةُ قَلْبِي لَا سَعَادَ وَلَا أَمَلٍ |
| أَعْذِرَاءَ هَذَا الْأَسْمِ أَنْتِ نَفْسِي | بِصَفْحَةِ قَلْبِي بِالْغَرَامِ وَكَمْ يَزَلُ |
| أَحْبُوكِ يَا عَذْرَاءَ وَالْحُبُّ حَالَةٌ | إِذَا عَرَضَتْ لِلْمَرْءِ لَمْ يَدْرِ مَا فَعَلُ ^{۱۷} |

- ای دلارام! تو زندگانی، خوشی و مینوی مینای منی که بر دلم حکم می رانی و در این سرای، عشق «سعادت» یا «أمل» می نگنجد.

- ای عذرا، تو خود نامت را بر لوح دلم نقش بسته ای و هرگز این نام از دل من زدوده نگردهد.

- ای عذرا، به تو دل بسته ام و چون دل دادگی به کسی روی آورد ، نداند چه کند. وی گاه زیبایی های برونی زن را به تصویر می کشد و در شعرش به غزل ناپاک نزدیک می گردد:

| | |
|--|---|
| يَا لَيْتَنِي تَحْتَ الْقَمِيصِ غَالَةً | أَلْتَفُّ فَوْقَ قَمِيصِهِ الْمَتَاوِدِ |
| أَمْسِي وَأَصْبِحُ لَا صِيقًا فِي خَصْرِهِ | وَأُبَيْتُ مَا بَيْنَ النَّهْودِ وَأُغْتَدِي |
| إِنِّي لِأَحْسُدُ نَوْبَهُ وَأُخَالَهُ | بَلَّغِ النَّعِيمِ وَمَا بَلَّغْتَ لِمَقْصَدِي |
| أُبَيْتُ مِنْهُ مُعَانِقًا وَمُلَاصِقًا | وَأُبَيْتُ بَيْنَ تَأْوُهُ وَتَنْهَدِ ^{۱۸} |



- ای کاش پوشش زیر پیراهن وی بودم تا به پیراهن خمیده وی بیاویزم.
- شب و روز را کنار پهلوی او بسر آرم و همواره میان سینه اش روزگار سپری کنم.
- پیراهن وی مایه رشک من است ، چون بهشتی را که در آرزوی آنم ، دریافته است و من در حسرت و دریغ!
- آیا روا بُود که همواره آغوش و کنارش از آن پیراهن وی باشد و بهره من آه و افسوس!؟

وصف نیز در شمار درون مایه هایی است که شاعران پیشاهنگ بدان پرداخته اند و در شعرشان، دریا، طبیعت و شهرها را نگارگری نموده اند. در شعری از سالم عویس، درخت خرمایی با دو چشم بینا، که در همسایگی خانه شاعر بوده، چنین توصیف شده است:

| | |
|--|---|
| <p>وَسَاهِمَ فِي سَاخَاتِهَا الْخَدَّانُ عَنِ النَّخْلِ يَرْسُو حَوْلَهَا الْعُمَرَانُ وَرَقَّ فَهَلْ وَأَفَاكٍ مِنْهُ خَنَانُ إِلَى نَخْلَاتٍ بِالْفَضَاءِ تُصَانُ وَفِيهِمْ لَهَا بَيْنَ الضُّلُوعِ مَكَانُ عَلَى أَهْلِ وُدٍّ فِي رُبُوعِكَ كَانُوا بِأَجْرَدِ مَيَّاسٍ كَمَا يَخْطُرُ الْبَانُ وَفِيكَ لَهَا مِنْ زَاخِرِ الصَّبْرِ أَلْوَانُ وَجَادَ عَلَيْكَ الْغَيْثُ وَالْغَيْثُ هَتَّانُ^{۱۹}</p> | <p>وَلِي جَارَةٌ قَدْ شَاعَبَ الْبَيْنَ رَبْعَهَا وَأَفْرَدَهَا بُعْدُ الْقَطِيبِ فَأَصْبَحَتْ فِيهَا نَخْلَةَ الْحَيِّ التَّوَى بِكَ خَاطِرِي لِعَيْنِيكَ مِنْ خَلْفِ الْبَيْتِ تَطْلُعُ لَأَرْبَابَهَا فِيهَا مَقِيلٌ وَمَرْتَعُ إِذَا أَبْصَرْتَ عَيْنَاكَ حَالَكَ أُسْبَلَتْ إِذَا عَصَفَتْ فِيكَ الرِّيحُ النَّقِيبَتْهَا كَأَنَّكَ فِي أَلْوَانِهَا لَضَعِيفَةٌ قَبْلَ تَرَآكِ الْقَطْرِ مَا هَبَّتِ الصَّبَا</p> |
|--|---|

- مرا همسایه ایست که جدایی با میان بالای وی، ستیز کرده است و بلاهای روزگار در فرسودگی کناره های آن شریک شده است.
- دوری از یاران، او را تکیده ساخته و پیرامون آن، بناهایی استوار شده است.
- هان ای درخت خرمای محله ، یاد و خاطر من در اوج مهربانی با تو گره خورده است، آیا تو این مهربانی و عطوفت مرا دریافته ای؟
- چشمان تو به نخل هایی که آن سوی خانه ها در فضایی آزاد، در امان می زینند ، خیره شده است.
- آن نخلستان جولان گاه صاحبان آن است ، هم چنان که آنان نیز دوستی و محبت این نخل ها را در درون خود جای داده اند.
- اما تو ای نخل همسایه! هنگامی که چشمانت روزگار کنونی ات را می نگرند ، از دوستانی که در آستانت بوده اند و رهایت کرده اند، گلایه آغاز کند.

- هنگامی که باده‌ها تنت را درمی نوردد تو با تنه‌ای صاف و خرامان، هم چون قامت نازش‌گرِ درختِ بان ، پذیرای آنی.
- گویی در برابر گونه‌های مختلف باد، ناتوانی ، حال آن که از گونه‌های فراوان بردباری، برخورداری.
- تا آن زمان که نسیم را وزیدن باشد سرزمینت از باران‌های ریزان، سیراب و بهره‌مند باد.

شاعران پیشاهنگ، به مرثیه نیز پرداخته‌اند و صقر بن خالد قاسمی در سوگ و اندوه فرزند عمویش حمید بن عبدالله قاسمی شعری سروده است که به هنگام درد دل با فرزندش خالد بن صقر از آن چه از جدایی دوستان و خویشاوندان می کشیده چنین سخن می گوید:

| | |
|---|---|
| <p>وَالْعَيْنُ عَيَّتْ عَنِ مَطَايِبِ نَوْمِهَا وَالكَبْدُ مَا زَالَتْ تَكَابِدًا غُمُومِهَا كُلَّمَا مَضَى يَوْمٌ تَجَدَّدَ هُمُومِهَا شَكِيَّتْ وَالشُّكْوَى تَعَيَّنَ لُزُومِهَا فِرْقَاءٌ فِي قَلْبِي كَثِيرٌ ثُلُومِهَا عَسَاءٌ يَثْبُتُ فِي الْمَعَالِمِ رُسُومِهَا^{۲۰۰}</p> | <p>السَّفْسُ يَا خَالِدُ تَنَاهَتْ هُمُومِهَا وَالقَلْبُ هَاجَهُ لِاعِجُ الْوَجْدِ وَالْأَسَى وَالرُّوحُ فِيهَا حَسْرَةٌ لَيْسَ تَنْقُضِي لَوْ تَجَبَّرَ الشُّكْوَى صُدُوعَ الْمَصَابِي عَلَى قَائِمَتِ عَنِّي وَلَا عَادَ يَرْجِعُ فَلَا مُشْتَكِي إِلَّا إِلَيَّ اللَّهُ وَحْدَهُ</p> |
|---|---|

- ای خالد، اندوه‌های جان‌کاه ، فزونی یافت و چشم از خوابی آرام، درماند.
- قلب از آتش اندوه در خروش است و همواره رنج‌های درون در فزون.
- جان در میان این رنج‌ها پیوسته در افسوس است و هر چه روزگار می‌گذرد این رنج‌ها تازه‌تر می‌گردد.
- اگر شکوه، فراخی دردها را زایل می‌ساخت همانا بی‌درنگ، شکوه آغاز می‌کردم و از گله‌مندی چاره‌ای نیست.
- آری از آن «از دست رفته»ام گله آغاز می‌کنم ، چون دیگر باز نمی‌گردد و خراش‌های دلم از زوال از دست رفتگانم، فراوان است.
- تنها به خدای یگانه شکایت می‌برم، باشد که نشانه‌های این گله‌مندی پایدار ماند.



حکمت و پندوانداز را می‌توان از بیش‌ترین درون مایه‌های شعری شاعران پیشاهنگ بشمار آورد. محمد نور به وسیله بخشش و گشاده دستی مردم را به خوی نکو و سپاس‌گزاری یزدان فرا می‌خواند:

يَا قَوْمَنَا أَشْكُرُوا الْمَوْلَىٰ عَلَيَّ نَعِمٌ
جُودُوا وَأَحْيُوا لَنَا ذِكْرِي غَطَّارْفَةً
جُودُوا وَلَا تَبْخُلُوا فَإِنَّ اللَّهَ بِشَرِّكُمْ
كَجَبَّةٍ أَنْتَبَّتْ سَبْعًا سَنَابِلَهَا
فَاضَتْ عَلَيْكُمْ فَإِنَّ الشُّكْرَ قَدْ لَزِمَا
سَخَاؤُهُمْ فِي الْمَعَالِي يَفْضَحُ الدَّيْمَا
فِي مُحْكَمِ الذِّكْرِ بِالتَّضْعِيفِ يَا كَرَمَا
فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ قَافٍ لِمَنْ فَهِمَا^{۱۱۱}

- ای قوم! به شکرانه فراوانی نعمت‌ها، خدای را سپاس گوید، چه شکر واجب آمد.
- سخاوت‌مند باشید و یاد آن بزرگ‌مردانی که بخشش آنان ابرها را رسوا می‌ساخت، زنده کنید.
- گشاده دست باشید و امساک نورزید که یزدان در کتاب آسمانی به فرونی پاداش آن مژده داده است.
- هم چون دانه‌ای که هفت خوشه ببار آورد و پاداش هر خوشه برای آن که فهم کند برابر با «قاف» است. (اشاره به این آیه است: "فی کل سنبله مائه حبه" و در حساب جمل حرف قاف نماینده عدد صد است.)

اگرچه موارد یاد شده، درون مایه‌هایی کلاسیک بشمار می‌آید و از روزگاران گذشته نزد پیشینیان کاربرد داشته، ولی در برخی موارد، شاعران پیشاهنگ آن را گسترش داده‌اند. در مواردی دیگر نیز درون‌مایه‌هایی ویژه روزگار معاصر شناخته شده است، هم‌چون مضامین میهنی و اجتماعی.

گروه دوم، شاعران مَخْضَرَم: پس از شاعران پیشاهنگ گروه دیگری از شاعران پدید آمدند که شاعران مخضرم نام گرفته‌اند، چه این گروه نو پدید، در دوره شاعران پیشاهنگ با آنان زیسته و در مجالس‌شان شرکت نموده و شرایط دشوار آنان را درک کرده‌اند، هم چنین دگرگونی‌هایی که در سرزمین‌شان روی داده و کشورشان را دگرگون ساخته، به چشم دیده و شاهد پیدایش کشور امارات بوده‌اند.

سلطان‌بن علی عویس، صقربن سلطان قاسمی، حمد بوشهاب، احمد امین مدنی، مانع سعید عتیبه و هاشم موسوی از بلند آوازه‌ترین شاعران این گروه شمرده می‌شوند. مهم‌ترین ویژگی این گروه نوپدید، پیوند فرهنگی ایشان با گروه پیشاهنگ است، چه آبشخور فرهنگی و سرچشمه سواد خواندن و نوشتن هر دو گروه، کتاب آسمانی قرآن و احادیث نبوی (ص) است که در مکتب خانه‌های روزگار خود با آنها آشنا شده‌اند؛ با این

تفاوت که شاعران مخضرم به اقتضای گذر زمان، دانش‌هایی نوین آموختند و در ره‌گذر آمد و شده ایشان، با فرهنگ‌ها و تمدن‌هایی نو درآمیختند.

گروه مخضرم همان درون مایه‌های شاعران پیشاهنگ را بکار بردند، وانگهی چیزی بر این مضامین افزودند و از نکاتی تازه نیز سخن بمیان آوردند که پیش از آن شناخته شده نبود. برای نمونه شاعری هم‌چون سلطان بن علی عویس در شعری از اشغال کویت یاد می‌کند و تراژدی لشکرکشی صدام به کویت را تحقق خواسته رژیم صهیونیستی برای تازیان و مسلمانان می‌شمرد. این قصیده با عنوان (تراژدی شاعر در جنگ خلیج) چنین است:

| | |
|---|---|
| بَكَيْتُكَ يَا حَيَاتِي قَبْلَ مَوْتِي | كَمَا بَكَتِ الْعُرُوبَةُ فِي الْكُوَيْتِ |
| فَصُبْحِي غَيْرَ رَاضٍ عَنِ مَسَائِي | وَلَيْلِي فِي مَخَاضٍ حِينَ يَأْتِي |
| وَمَهْمَا كَانَتِ الْأَعْدَاؤُ عِنْدِي | فَأِنِّي قَدْ سَلَخْتُ يَوْمَ سَبْتِ |
| أَنَا الْبَطْلُ الَّذِي قَتَلُوهُ ظُلْمًا | أَنَا ذَاكَ السَّجِينِ بِكُلِّ وَقْتِ |
| أَنَا ذَاكَ الْمَشْرَدِّ فِي بِلَادِي | بِدُونِ هُوِيَّةٍ وَبِدُونِ بَيْتِ |
| بِأَيِّ الْحَقِّ قَدْ قُتِلْتُ "سَلِيمِي" | بِأَيِّ شَرِيعَةٍ أُخْتِي اغْتَصَبْتَ؟ |
| جُنُونٌ أَنْ أَعِيشَ بِبِلَا هُمُومٍ | وَقَوْمِي يَكْتُبُونَ عَلَيَّ مَوْتِي |
| أَيَا "بَعْدَادُ" يَا ضَجَرَ اللَّيَالِي | سَوَاءٌ أَنْ حَرَقْتَ أُمَّ احْتَرَقْتَ |
| كِلَا الْأَمْرَيْنِ فِي حَلْقِي سِهَامٌ | تُصِيبُ حَشَاشَتِي لِغَيْبِ صَوْتِي |
| طَعْنَتْ مِنَ الشَّقِيقِ فَصِرْتُ عَبْدًا | لَاخِرَ حَسَبًا يَهُوَى سَيِّفَتِي " ۲۲" |

- از درد ناکی حال تازیان در کویت ، پیش از بدرود حیات بر زندگانی خویش گریستم.
- پگاهم از پسین گاهم، خرسند نیست و شیم به همراه درد و رنج فرا می‌رسد.
- هر چند پیروزی‌هایم فراوان باشد در روز «شنبه» مورد ستم و تجاوز قرار گرفتم.
- من همان قهرمانم که ستم کارانه وی را کشتند.من همان زندانی همیشه در بندم.
- من آواره‌ای بی نام و نشان در سرزمین خود هستم.
- به چه حقی «سَلِيمِي» کشته شده است یا تو ای خواهرم در چه آیینی تجاوز به تو رواست؟
- دیوانگی است که اندوهگین نباشم حال آن که قبیله ام آهنگ کشتن مرا کرده است.
- ای بغداد! ای مایه بی‌قراری شب‌ها!یکسان است که بسوزانی یا سوزانده شوی.



- هر دو حالت خدنگ‌هایی است در گلوی من که باز مانده جان مرا نشانه رفته است تا فریادم را خاموش کند.
- از جانب برادر تنی خود، نیزه خوردم و بنده بیگانگانی شدم که هرگونه بخواهند، درباره من داوری می کنند.
- حمد بوشهاب نیز خاست‌گاه ستیز و درگیری های تازبان را پیروی از شرق و غرب می داند:

وَقَادَةُ الْيَوْمِ لَا شَيْءَ يُحَرِّكُهُمْ حَتَّىٰ وَكُوَ مَرَّعُوا فِي الْوَحْلِ وَاخْتَضَبُوا
مُؤَزَّغُونَ قَامِرِيكَا لَهُمْ عَرَبٌ مِنْ الْعَبِيدِ وَرُوسِيَا لَهَا عَرَبٌ " ۲۳

- هیچ چیز غیرت امیران این روزگار را بر نمی‌انگیزد، هر چند هم در گِل و لای فروغلتند.
- ایشان نوکرانی پراکنده‌اند. برخی بردگانی‌اند در خدمت آمریکا و برخی دیگر خدمت‌گزاران روسیه.

زاویه دید شاعران مخضرم در دفاع از میهن و مردم، تنها به حوزه جغرافیایی کشورهای خلیج فارس محدود نمی‌شود، بلکه فراتر از آن سراسر سرزمین‌های عربی و اسلامی را در برمی‌گیرد؛ زیرا اینان نیک دریافته بودند که پی‌گیری دگرگونی‌های عراق، سوریه، لبنان، مصر و سایر سرزمین‌های اسلامی دارای اهمیتی بسزا است از این روی همواره قلمرو شعر این شاعران، جلوه‌گاه دیدگاه و واکنش ایشان درباره هر رویدادی تازه است که در این سرزمین‌ها جریان دارد. سلطان عویس بدین‌سان گذشته و حال بیروت را فریاد می‌آورد:

"بِیْرُوتُ يَا جِنَّةَ الْخِلَانِ كَيْفَ لَنَا
وَالْحَبُّ يَطْعَنُ فِي الْوَادِي وَمُدَيْتُهُ
عُودِي رَبِيعًا كَمَا قَدْ كُنْتَ وَأَرْفَةً
طَالَ الشِّتَاءُ وَظَلَّ الْكَرَمُ مِنْ حَطَبٍ
قَدْ كُنْتَ قَيْثَارَةً لِلشَّرْقِ صَادِحَةً
مَاذَا جَنَيْتِ عَلَى الدُّنْيَا لِنْتَهِكِي
إِنَّ الْعُرُوبَةَ أَوْلَاهَا وَأَخِرُّهَا
أَنْ نَثْنِي الدَّمْعَ مِنْ أَنْ يَمَلَأَ الْحَدَقَا؟
الْأَقْرَبُونَ وَكُلٌّ يَدْعِي خُلُقَا
وَأَنْسَى الشِّتَاءَ الَّذِي قَدْ أَسْقَطَ الْوَرْقَا
لَوْ عَادَ صَيْفُكَ أَثْرَى الْعُصْنِ وَأَتَسْتَقَا
مَا لِلْأَنْمَالِ لِيَلَّا تَعْرِفَ الْأَرْقَا
سِرًّا وَجَهْرًا وَيَعْلُو فَيْكِ مَنْ أَبَقَا؟
عَادَتْ كَرَامَتُهَا فِي أَرْضِهَا مَرْقَا" ۲۴

- هان ای بیروت! ای بهشت دوستان! چگونه می توان اشک را از لبریز کردن کاسه چشم بازداشت.

- حال آن که عشق ، این سرزمین را دشمن شده و نشانه رفته است و شمشیرش آهنگ خویشاوندان کرده و هر کسی از خوی و سرشت خود لاف می زند.
- به روزگار بهاری خود باز گرد همان گونه که بهاری گسترده بودی و زمستان برگ سوز را از یاد ببر.
- زمستان به درازا کشید و درختان تاک هیزم شد. اگر تابستانت باز گردد شاخه ها را پر بار می کند.
- همانا تو مر شرق را گیتاری آواز خوان بودی ، کنون انگشتانت را چه شده که شب هنگام آهنگ بیداری می نوازد.
- چه ستمی به دنیا روا داشته ای که هم اینک، آشکار و نهان به تو بی حرمتی روا داشته اند و بردگانی چند، زمام تو را بدست گرفته اند؟
- شکوه تازیان نخستین و بازپسین ، در سرزمینشان ، از بین رفته است.
- و هنگامی که مصر و هم پیمانانش خود را برای نبرد با رژیم صهیونیستی آماده می سازد، شاعری به نام صقر بن سلطان قاسمی بیت هایی از زبان دخترش می سراید:

| | |
|-------------------------------------|------------------------|
| رک من فَلَسطین السَّلیبِیَّة | أبتاه أحرارُ المعاب |
| أموالَ یا أبتی ضریبِیَّة | قد قدّموا الأرواحَ وال |
| لیطهروا الأرضَ الحبیبِیَّة | وتأهبوا بجموعهم |
| لنخوضَ معركةً رهیبِیَّة | ولقد نذرتُ حیاتیَّنا |
| حرباً نبیدُ بها الریبِیَّة | نحنُ الوقودُ فحُض بنا |
| قد دنتُستَ قدّم غریبِیَّة | طهرُ بنار الثّار ما |
| من أرضنا یا للمصیبِیَّة | تحتلُّ أظهر بقعِیَّة |
| جرحی ولا تنکباً ندوبِیَّة | فإذا قتلتُ فقتلنَّ |
| لیکن فی صدرِ الکتیبِیَّة | وابعث شقیقاتی، اُبی، |
| کولستَ فی أرض غریبِیَّة | وإذا الشّهادة شرفّت |
| ن دم العروبة للعروبة ^{۲۵۱} | فلیشهد التّاریخُ أنـ |

- هان ای پدرم! آزاده مردان کارزارهای فلسطین اشغالی ...
- ... جان و مال خود را در راه این دیار هم چون جزیه پیش کش کردند.
- همگی برای پاک سازی این سرزمین محبوب ، آماده شدند.
- من نیز زندگانی خود را نذر کرده ام ، تا به کارزاری ترس ناک فرود آیم.



- ما، هم چون شعله هایی فروزانیم. ما را وارد این نبرد کن تا این نامادری را نابود کنیم.
 - آن چه را که قدم هایی بیگانه و ناپاک ، آلوده ساخته ، بوسیله آتش خون خواهی پاک کن.
 - این قدم های ناپاک، پاک ترین جای سرزمین ما را اشغال کرده است. شگفتا از این مصیبت!
 - اگر در این نبرد بمیرم بر زخم هایم بوسه بزن و نشانه های زخم را از بین ببر.
 - ای پدرم! خواهرانم را نیز بدین نبرد گسیل کن تا در جای گاه نخست کارزار باشند.
 - ای روح آزاده، اگر شهادت در سرزمینی آشنا ، تو را گران مایه کرد...
 - ... تاریخ گواه باشد که خون خود را در راه مردم و سرزمین خود بخشیده ای.
- شاعران مخضرم در کنار میهن بزرگ خود که تمام سرزمین های اسلامی را دربر می گیرد، به میهن کوچک خود، سرزمین امارات، نیز عشقی راستین داشتند که فرجام این عشق، پدید آمدن درون مایه های میهنی در شعرشان بود. در این راستا سلطان عویس خویشاوندان خود را به رها نمودن اختلافات گذشته و آماده شدن برای آینده رهنمون می شود:
- | | |
|--|---|
| <p>أَقُولُ لِقَوْمِي بَعْدَ أَنْ جَدَّجِدُهُمْ أَقُولُ لِقَوْمِي إِنَّ فِي الْجَوِّ عَاصِفًا سَتَسْأَلُنَا الدُّنْيَا قَرِيبًا فَهَلْ تَرَى أَمْ الرِّدُّ مَلْفُوفٌ بِمَالٍ وَتَحْتَهُ</p> | <p>دَعُوا مَا مَضَى وَاسْتَقْبَلُوا الْأَمْرَ بِالْحَزَمِ لَدَيْنَا جَوَابٌ يَسْتَمَدُّ مِنَ الْفَهْمِ فَهَلْ بَيْنَنَا ضِدَّ الْعَوَاصِفِ وَالرَّجْمِ عِبَاءَةٌ مَاضٍ لَا تُقَالُ مِنَ الذَّمِّ ۲۶۱۱</p> |
|--|---|
- به خویشاوندان خود، پس از آن که آهنگ تلاش کردند ، چنین می گویم: گذشته را رها کنید و با دور اندیشی و تدبیر به پیشواز آینده روید.
 - به آنان می گویم: میان آسمان و زمین را طوفانی فرا گرفته است. آیا خانه هایمان در برابر طوفان ها و شهاب سنگ ها استوار است؟
 - بزودی جهان از ما پرسش خواهد نمود. آیا ما، برآمده از فهم درست، پاسخی برای جهانیان داریم؟
 - یا این که پاسخمان آمیخته با ثروت کنونی و نازش به پیشینیان است؟ نازشی که از نکوهش در امان نمی ماند.

در این گفتار به هنگام یاد شاعران پیشاهنگ، جلوه‌هایی از مضامین اجتماعی هم‌چون تشویق به آموختن فراگیر را در شعر این شاعران نمایان دیدیم. در نسل شاعران مخضرم نیز درون مایه آموختن را می‌توان آشکارا ملاحظه نمود. با این تفاوت که اینان بر ضرورت آموزش دختران نیز تأکید ورزیده‌اند؛ زیرا به روزگار مخضرمین در کشور امارات مدرسه‌هایی فراوان گشوده شد و پسران به مدرسه‌ها روی آوردند و هم‌اینک نوبت دختران رسیده بود که از این آموزش بهره‌مند گردند. صقرین سلطان قاسمی از ضرورت آموزش زن سخن می‌گوید زیرا زن را اساس جامعه می‌داند:

| | |
|---|--|
| رُوحُ التَّالِفِ فِي شَيْبٍ وَشَبَّانِ | الْبِنْتُ مَدْرَسَةٌ إِنْ عُلِّمَتْ خَلَقَتْ |
| عَرَشًا يُحَاطُ مِنَ التَّقْوَى بِكَيِّوَانِ | الْبِنْتُ أُمَّ بَنِيْنَا فَاخْلُقُوا لَهُمْ |
| حَيْطَتٌ وَلَكِنْ بِسِجْنِ الْمُجْرِمِ الْجَانِي | إِنِّي لَتَحْزُنُنِي تِلْكَ الضَّعِيفَةُ قَدْ |
| لَوْ اهْتَدَيْنَا لَقُلْنَا غَيْبَهَا الثَّانِي ^{۲۷} | ظَلَمًا نَرَى الْغَيْبَ فِي تَعْلِيمِ وَاجِبِهَا |

- دختران هم‌چون مدرسه‌اند. که اگر دانش فراگیرند، پیران و جوانان را هم بستگی آموزند.
- دختران، مادر پسرانند. پس برایشان کاخی فراهم آورید از پرهیزگاری که تا سیاره زحل افراشته باشد.
- آن چه مرا اندوهگین می‌کند این است که این موجود لطیف به زندان مردان جنایت کار افکنده شده است.
- ستم‌کاری است اگر فرضیه آموختن آنان را ننگ بدانیم، بلکه اگر نیک اندیشه کنیم باید گفت که نیاموختن ایشان ننگ است.

به رغم این که شاعران مخضرم در دوره‌ای سرشار از داغ‌ترین روی‌دادهای سیاسی زیسته‌اند، به مضمون غزل نیز پرداخته‌اند^{۲۸} و چه بسا شاعری از این گروه پس از سرودن قصیده‌ای میهنی از معشوقه‌ای یاد نموده تا دردهایش را با یاد وی تسکین دهد؛ زیرا شاعر با یاد این آفریده‌نازنین، گه‌گاه، بدان چه از عشق وجودش را فرا گرفته می‌پردازد.^{۲۸} از همین روی سلطان بن علی عویس به سرودن تجربه‌های عاطفی خود می‌پردازد. وی بازرگانی شیفته شعر است و سود و سودای عاطفی او کمتر از سودوسودایش در بازار بورس نیست و به یک «لیلی» یا «بُثَیْنَه» بسنده نمی‌کند بلکه برای زنانی بی‌شمار چنین می‌سراید:

| | |
|--|---|
| أَحَبَّتْ أَحَبَّتْ يَا لَيْلَى فَاسْتَمِعِي | دَقَّاتِ قَلْبِي إِذَا مَا هَاتِفَ رَفَعَا |
| فَفِي غُيُونِكِ إِبْحَارِي وَأَشْرِعْتِي | أَهْدَأِبْهَا وَالْهَوَى مِنْ سِحْرِهَا صُنِعَا |



وَالْحُسْنَ فَيْكَ بِأَعْلَى قِمَّةٍ وَضِعَا
 قَدْ تَنْتَهَى أَوْ حَدِيثًا قِيلَ أَوْ سَمِعَا
 دَمَعًا تَسَاقَطَ مِنْ وَجْدٍ وَمَا شَفَعَا
 فَمَا أَتَى صُبْحُهُ إِلَّا وَقَدْ لَمَعَا
 أَهْلَ لِقَابِ شِفَاءٍ بَعْدَ مَا لَسِعَا
 كَأَنَّمَا الشُّوْكَ بِالْأَحْشَاءِ قَدْ زُرَعَا
 سُمِّ الْخِيَاطِ إِذَا مَا حَبَلْنَا قُطِعَا
 أَخَذَ الْعَرِيمَ مَتَى مِنْ حَقِّهِ مِنْعَا
 فَكَيْفَ وَجَدِي وَمَا أَلْبَسْتُ قَدْ نَزَعَا
 فَفَاقِدُ الْمَلِكِ يَهْدِي بَعْدَ مَا خُلِعَا^{۲۹}

عَالِي بِحُسْنِكَ إِنْ الْحُسْنَ ذُو قِمَمٍ
 عُوْدِي إِلَيَّ فَلَيْسَ الْخُبُّ تَجْرِبَةً
 لَكِنَّهُ عَالِقٌ بِالْقَلْبِ صَحْوُتُهُ
 كَأَنَّمَا لَيْلُهُ صَقَالٌ جِدَّتْهُ
 يَا لَسَعَةَ النَّارِ يَا مَنْ يُسْتَتَبُ بِهَا
 وَيَلِي مِنَ الْهَجْرِ كَادَ الْهَجْرُ يَقْتُلْنِي
 أَنِّي التَّفْتُ أَرَى فِي كُلِّ مُتَسَعٍ
 لَا تَنْكِرِي لَهْفَتِي وَالشُّوْقُ يَاخُذْنِي
 أَلْبَسْتِنِي نِعْمَةً مَا كُنْتُ أَجْهَلُهَا
 رُدِّي عَلَيَّ سَرِيرَ الْمَلِكِ كَاذِبَةً

- ای لیلای من، به تو دل باخته‌ام، پس چون آوازی بلند شد، به آهنگ دلم گوش فراکن.
- دریانوردی من در چشمان توست، مژگان‌های بادبان‌های کشتی عشق من و این عشق نیز از جادوی آن چشمان ساخته شده است.
- به بهای زیباییت بیفزای، هرچند که زیبایی را قله‌هایی است و آن تو، در بلندترین قله جای گرفته است.
- به من باز گرد، دل دادگی تجربه‌ای است تمام ناشدنی و گفته‌ای نمانوده و ناشنوده.
- ولی عشق، قلب را دچار می‌کند و هشیاری آن، یگانه اشکی است که از شادی فرو می‌چکد.
- گویی شب، تیرگی‌های عشق را جلا می‌دهد از این روست که پگاهش سپید و درخشان است.
- ای سوزش آتش! و ای طبیب دردها! آیا دل عاشق را از سوزش عشق درمانی است؟
- نابود باد و تباه باد روزگار فراق! نزدیک است غم دوری مرا هلاک کند گویی که در پهلوانم خار کاشته‌اند.
- پس از گسیختن رشته دوستی‌مان، هر فراخ جایی را هم‌چون تنگ‌نایی به سان سوراخ سوزن می‌بینم.

- سوز و گداز مرا انکار مکن. حال آن که اشتیاق من به تو، هم چون اشتیاق بستان کاری است که مال وی را باز پس نگردانیده‌اند.
 - مرا نعمتی ارزانی داشتی که به آن آگاهم. اکنون که آن نعمت را از من باز پس گرفته‌اند، چه سان شادی کنم؟
 - اورنگ مرا، هر چند هم دروغین، به من بازگردان، چه آن کس که پادشاهی خود را از دست داده، ژاژخایی آغاز کند.
- سقر بن سلطان قاسمی در زمینه شعر عاشقانه و غزلی پس از عویس در جای گاه دوم قرار دارد و دیوانی سرشار از غزل سروده است. شاعران مخضرم در مضمون وصف نیز کوتاهی نکرده‌اند و به سبب آمد و شده‌های فراوان‌شان در سرزمین‌های گوناگون، دیوان‌های شعری‌شان سرشار از نام شهرها و سرزمین‌هایی است که آن را توصیف کرده‌اند. مانع سعید عتیبه، جزیره بریونی را به هنگام نمایندگی کشورش در گرد هم آبی سازمان اوپک توصیف می‌کند و از خواننده می‌خواهد که هم‌چون انسانی شیدا به آن جزیره خیره گردد:

| | |
|---|---|
| بَحْرٌ وَسِحْرٌ وَارْتِيَا حُ غُيُونِ | اِنْسَ الْهُمُومِ وَأَنْتَ فِي بَرِيُونِ |
| هَذِهِ الْجَزِيرَةُ لِلْهَوَى وَنَعِيمِهِ | لَا لِلْأَسَى وَجَحِيمِهِ الْمَلْعُونِ |
| هِيَ بِهَجَّةٍ لِلزَّائِرِينَ وَفِتْنَةٌ | فَانظُرْ إِلَيْهَا نَظْرَةَ الْمَفْتُونِ |
| أَنْظُرْ لِبَرِيُونِي بَعَيْنِي شَاعِرٍ | لِتَرَى جَمَالَ الزَّهْرِ فَوْقَ غُصُونِ |
| أَغْرِقْ هُمُومَكَ كُلَّهَا فِي بَحْرِهَا | وَأَرِحْ فُؤَادَكَ مِنْ لَهَيْبِ أَتُونِ ^{۳۰۰} |

- در این جزیره، دریا، جادو و مایه آرامش چشمان بهم‌آمیخته است و هنگامی که در جزیره بریونی بسر می‌بری، اندوه‌های خود را از یاد ببر.
- این جزیره برای دل‌باختگی و آسایش آفریده شده نه برای اندوه و دوزخ نفرین شده‌آن.
- براستی که مایه شادابی و افسون مسافران است، پس هم چون شیفتگان و شیدایان به آن بنگر.
- از منظر دیدگان شاعران، به این جزیره خیره شو تا زیبایی گل‌ها روی شاخه‌ها را بیابی.
- تمام دردهایت را در دریای این جزیره غرق کن و سینهات را از آتش آن گلخن، آسوده ساز.



مضمون رثا نیز در شعر شاعران مخضرم ادامه یافت و صقربن سلطان قاسمی در سوگ دایی خود، شیخ سیف بن عبدالرحمن، چنین می‌سراید:

| | |
|--|--|
| تَطَاوَلَ لَيْلِي وَكَفَهَرْتُ نُجُومَهُ | وَكَادَتْ بِئِي الْأَرْضُ الْفَضَاءَ تَمُورُ |
| تَوَلَّيْتَنِي الدُّنْيَا بِسُتَى خُطُوبِهَا | وَدَارَتْ بِئِي الْأَحْدَاثَ حَيْثُ تَدُورُ |
| أَفِي كُلِّ يَوْمٍ مِنَ الدَّهْرِ لِي طَعْنَةٌ | تَكَادُ لَهَا شَمُّ الْجِبَالِ تَمُورُ؟ |
| وَفِي كُلِّ يَوْمٍ لِي حَبِيبٌ مُودَعٌ | وَفِي كُلِّ لَيْلٍ لَا تُسَرُّ أُمُورُ؟ |
| سَقَى اللَّهُ قَبْرًا ضَمًّا لِلْجُودِ فَهَلَا | وَرَوَاهُ مِنْ جُودِ الْإِلَهِ طَهُورُ |
| مَعَاثُ مَسَاكِينٍ وَمَاوَى أَرْامِلٍ | بِهِ تُفْرَجُ الْأَحْوَالُ وَهُوَ فَاقِرُ |
| أَخَالِي إِنْ أَفْجَعَ بِمَوْتِكَ فَالَّذِي | جَلَّيْتَ بِهِ عَنِّي الْأَسَى لَكثيرٌ ^{۳۱} |

- شب تاریک من به درازا کشیده شد و ستارگان در میان این تاریکی، بسیار درخشیدند و نزدیک بود که زمین مرا به آسمان پرتاب کند.
- دنیا مرا با ناخوشایندی‌های خود همراه ساخت و ناگواری‌های روزگار، پیرامون مرا گرفت.
- آیا هر روز من باید آماج نيزه‌هایی قرار بگیرم که کوه‌های استوار نیز توان آن را ندارد و در برابر آن لرزه بر اندامش می‌افتد؟
- و آیا باید هر روز دوستی را وداع گویم و در هیچ شبی روی دادی نکو برایم پدید نیاید؟
- خداوند گوری که مظهر گشاده دستی را در خود جای داده، سیراب کند و آن را از بخشش الهی لبریز سازد.
- آن که در آن گور آرمیده دادرسی بیچارگان و پناه زنان بی‌شوی بود که با وجود تنگ دستی‌اش کارهای بزرگ بوسیله وی گشوده می‌شد.
- ای دایی‌اھر چند اینک در مرگت به سوگ نشسته‌ام ولی تو بسیار اندوه و حزن مرا زدوده‌ای.

شاعران مخضرم به درون مایه‌های دیگر نیز هم‌چون حکمت، فخر، حماسه و دیگر درون مایه‌های سنتی پرداخته‌اند ولی این مضمون‌ها در جای‌گاهی پس از درون‌مایه‌هایی که بدان اشاره رفت، جای گرفته‌اند. دیگر این‌که بیشتر شعر این شاعران بر عمود الشعر و بحر خلیل بن احمد، استوار گشته است، مگر در قصیده‌هایی اندک که به شعر تفعیله (نیمایی) گرویده و به سوی نوگرایی گام برداشته‌اند ولی با

وجود این که تلاش ایشان در این زمینه بسیار ناچیز است، در این که جریان شعر معاصر امارات را به پیش رانده‌اند، جای هیچ گمانی نیست.

گروه سوم، شاعران جوان: این گروه شاعرانی هستند که پس از شاعران مخضرم پدیده آمدند و گذشته کشورشان (دوره پیش از نفت) را بچشم ندیدند و در خاستگاهی نو بالنده شدند. شیوه آموزش ایشان متفاوت از نسل پیش بود، چه شاعران گذشته از راه آموخته‌های اسلامی به بالندگی فرهنگی رسیدند و از آبخورهایی اسلامی - ادبی (شعر نازی در دوره‌های مختلف آن) بهره گرفتند، در حالی که شاعران جوان از آبخوره‌های بیگانه بهره‌ای افزون‌تر بردند و با ادبیات غرب چه مستقیم، چه غیرمستقیم و از راه ترجمه آشنا شدند.

در میان این گروه جوان، شاعری هم‌چون "حسن علی شمس الدین پس از دریافت مدرک دیپلم در رشته زبان انگلیسی، با مدرک کارشناسی از دانش‌گاه امارات فارغ التحصیل گشته و کارشناسی ارشد خود را در رشته زبان انگلیسی و مدیریت در انگلستان می‌گذراند."^{۳۲} هم‌چنین "دکتر شهاب غانم پس از اخذ مدرک کارشناسی مهندسی مکانیک و برق از دانش‌گاه آبردین و مدرکی دیگر در مدیریت صنعتی از دانش‌گاه برمینگام به تحصیلات خود ادامه داده و به مدارک کارشناسی ارشد در رشته مهندسی آب از دانش‌گاه روزکی و دکتری اقتصاد از دانش‌گاه ویلز نایل می‌گردد."^{۳۳} شاعری دیگر از این گروه به نام "طاعن شاهین نیز پس از سپری کردن دوره دبیرستان در مدرسه‌های امارات از دانش‌گاه همین کشور در مقطع کارشناسی رشته خبرنگاری و سپس از دانش‌گاه بوستن آمریکا در مقطع کارشناسی ارشد روزنامه نگاری فارغ‌التحصیل می‌گردد."^{۳۴}

ورود بانوانی ادیب و شاعر به عرصه شعر و ادبیات را می‌توان مهم‌ترین پدیده نسل شاعران جوان شمرد. این بانوان از تحصیلات دانش‌گاهی نیز برخوردارند. برای نمونه "خانم ظبیه خمیس، کارشناسی علوم سیاسی خود را از دانش‌گاه آندینا گرفت و تحصیلات تکمیلی خود را در دانش‌گاه‌های اکستر و لندن و دانش‌گاه آمریکایی قاهره پایان رسانید."^{۳۵} صالحه غابش، مها خالد و میسون قاسمی نیز از تحصیلات عالی برخوردارند.

شاعرانی دیگر نیز در میان این گروه یافت می‌شوند که بهره آنان از فرهنگ و دانش اروپایی اندک است، ولی از روی کردهای معاصر شعر عرب تأثیری آشکار پذیرفته‌اند. هم‌چون دکتر عارف الشیخ، سلطان خلیفه، احمد محمد عبید و کریم معتوق.



درون مایه شعری شاعران جوان، با دو گروه پیشین تفاوت دارد و اگر هم شاعران جوان به برخی درون مایه‌های سنتی روی آورده باشند، این گرایش بسیار ناچیز است و ایشان در بیش تر درون مایه‌ها، با روزگاری که در آن می‌زیند، هم‌سویی تمام دارند. گروه شاعران جوان در شعرشان، درون مایه‌های فلسفی را بکار می‌گیرند و برخی هم چون حسن علی شمس‌الدین، دیوانی کامل را به این گونه درون مایه‌ها اختصاص می‌دهد، تا در آن از گرایش‌های فلسفیش سخن بگوید. وی این دیوان را "کوچ به اعماق"^{۳۶} می‌نامد و در یکی از سروده‌هایش از معمای رازناک وجود خود پرسش می‌نماید و سرانجام از گشودن گره آن در می‌ماند:

"إِن أَنَا فِي الْكَوْنِ إِلَّا ذَرَّةٌ.. در این هستی ذره ای بیش نیستم..

ذُرَّةٌ، أَوْ قَطْرَةٌ... گوهری یا قطره‌ای...

أَلْقَيْتَ فِي بَحْرِ الْوُجُودِ! که به دریای وجود افکنده شدم!

كَمْ سَأَلْتُ الْأَرْضَ عَن مَعْنَى وُجُودِي... چه بسیار معمای رازناک وجودم را از زمین پرسیدم...

فِي الْبَرِّيَّةِ... در صحراهای خشک...

وَالجِبَالِ الرَّاسِيَاتِ وَالْبَحَارِ.. و کوه های استوار و دریاها..

وَالرِّيَاضِ الْمُوقَفَاتِ وَالْقَفَارِ... و گلشن ها و بیابان ها...

وَاللَّيَالِي الدَّاجِيَاتِ وَالنَّهَارِ... و شب‌های تاریک و روزها...

وَالرَّوَابِي وَالتَّنَالِ... و پشته ها و تپه ها...

ثُمَّ كُتِبَانَ الرَّمَالِ... و تپه های شن و ماسه...

وَسَأَلْتُ الْغَيْمَ: مَا ذَاتِي وَمَا هَذَا الْوُجُودُ؟^{۳۷} ابرانیز پرسیدم که ذات من چیست و این وجود کدام است؟

ولی شاعری دیگر به نام شهاب غانم در شعر فلسفی «جست و جو» با گرایشی فلسفی از گذر عمر اندوه ناک می‌گردد:

"وَمَا زِلْتُ أَبْحَثُ دُونَ انْقِطَاعِ همواره و پی در پی در جست‌وجویم

وَمَا زَالَ يَعْثُرُ دَرْبِي الضَّيِّعِ همواره تباهی، راهم را فرا گرفته

دَرِ هَرِّ خِطَّةٍ وَ سِرْزِمِينِي مِي گِردَمِ در هر خِطه و سرزمینی می‌گردم

هنگامی در دورترین جای خاور، بادبان‌هایم رادهم می‌پیچم

وَحِينًا بِأَقْصَى الْمَشَارِقِ أَطْوَى الشَّرَاعِ زمانی در دورترین جای باختر راه می‌سپرم

وَحِينًا أَوْلَى جَنُوبًا فَالْتَقَى الرَّحَالِ گاهی به جنوب روی می‌آورم و رحل اقامت می‌افکنم

وَتَحْتَ أَسِنَّةِ شَمْسِ الزَّوَالِ

تَمُوتُ حَيَالِي الرَّمَالِ

وَحِينًا عَلَى الْعُشْبِ تَحْتَ أَشْعَةِ شَمْسِ الشَّمَالِ

وَحِينًا بَغَابِ الصَّنَوْبِرِ أَسْرَحُ فَوْقَ التَّلَالِ

وَحِينًا بِشَطِّ الْبَحِيرَاتِ أُجُو

وَأَلْتَقِي عَلَى صَفْحَةِ الْمَاءِ بَعْضَ الْحَصَى

وَأَمْضِي أَنَا حِي الدَّوَائِرِ تَدْنِاحُ لَا تَلْتَقِي

كَذَلِكَ نَكْبُرُ ...

وَالْعُمْرُ بَمَضِي وَلَا نَلْتَقِي

وَيَوْمًا قَيْوَمًا سَنَكْبُرُ حَتَّى التَّلَاشِي

فِيهَا حُلُوهُ الرُّوحِ ...

يَا عَالِمًا فِي فُؤَادِي رَقِيقَ الْحَوَاشِي

وَيَا وَرْدَةً فِي بَهَاءِ وَعِطْرِ

وَيَا سِرًّا رَوْعًا مَا قَالَ شِعْرِي

وَمَا لَمْ يَقُلْهُ ...

وَمَا لَا يَقَالُ! (۲۸)

زیر نیزه های خورشید نیم روز

جایی که در کنارم شن ها می‌میرد

وزمانی بر روی چمن، زیر شعاع خورشید سرزمین شمال

و گاهی بامدادان در جنگل صنوبر بر فراز تپه‌ها، می‌بویم

و زمانی در کرانه دریاچه ها در جست و خیزم

و بر صفحه آب، سنگ ریزه هایی پرتاب کنم

و با چنبره‌های پیوسته در گسترش و به هم نرسیده هم راز می‌شوم

این گونه بزرگ می‌شویم...

و عمر سپری می‌شود بی آن که هم دیگر را دیدار کنیم

و روز به‌روز بزرگ می‌شویم تا این که تباه و نابود گردیم

پس تو ای شیرینی جان...

ای آگاه به رازهای نهان دلم، ای شیرین سخن

و ای گل زیبای خوش بو

و ای راز زیباترین سروده هایم

و آن چه سراییده نشده است...

و آن بر زبان نخواهد آمد!

یاد خاطرات کودکی از دیگر درون‌مایه‌هایی است که شاعران جوان بدان پرداخته‌اند؛ زیرا جامعه امارات جهش تمدنی پرشتابی به خوددید که سرانجام آن، اختلاف بسیار زندگی جدید با روزگاران گذشته است و شاعران جوان نیز هنگامی که از کودکی خود دور شدند، این را دریافته، در شعر خود بازتاب دادند تا بدین وسیله خاطرات کودکی خود را فریاد آورند. کریم معتوق در شعری به نام (روزگاری که خردسال بودیم) چنین می‌گوید:

هنگامی که خرد سال بودیم

شب هنگام، نورها، هم چون شب بود...

و باران هم چون

پرواز پر، یا

"حِينَ كُنَّا فِي الصَّغَرِ

كَانَتْ الْأَضْوَاءُ فِي اللَّيْلِ كَأَشْبَاحِ..

وَقَدْ كَانَ الْمَطَرُ

كَانْتِفَاضِ الرِّيشِ، أَوْ قُلْ



كَارِ تَعَاشِ الطَّيْرِ اِنْ هَمَّ بِه الْعَزْمِ
 وَلَكِنْ لَمْ يَطِرْ
 كَانَتْ اَلْاَرْضُ عَلَي وَعْدِ
 وَكَانَ الْعَشِقُ لِحَنًا
 وَالْمَرْاِبُ وَتَرِ
 تَعْرِفُ اللِّحْنَ فَاَشَقِي
 كَلِمًا مَرَّتْ عَلَي الْقَلْبِ ذِكْرِ
 مَنْ يَبِيْعُ اَلْاَمْسَ اِنِّي ..
 اُرْهِنُ الْعُمْرَ فِدَاءً لِحَبْرِ
 عَنِ لَيَالِيهِ الْيَتِيْمَاتِ وَعَنِ
 سُنَنِ الرِّيْشِ اَلَّتِي مَا عَانَقَتْ
 غَيْرَ الْبِرَاءَةِ
 لَمْ نَكُنْ نَعْرِفُ مَا مَعْنَى الْكِنَاتِيْبِ
 وَمَا مَعْنَى الْقِرَاءَةِ.. (۳۹)

هم چون لرزاندام پرنده، چو آهنگ پرواز کند
 ولی پریدن آغاز نه
 زمین بر قرار خود پای بند بود
 و عشق هم چون آهنگی
 و ناودان بسان کمان
 آهنگ می نواخت و مرا رنج فرا می گرفت
 هرسان که خاطره‌هایی بر دلم می گذشت
 هر که گذشته را بفروشد من..
 عمرم را بهای داستانی از آن خواهم داد
 داستانی از شب های بی ماندنش
 و داستانی از کشتی‌های کاغذی که تنها
 سادگی را به آغوش کشید
 نمی دانستیم مکتب خانه چیست
 و خواندن چه بسان است..

غزل نیز از درون مایه‌هایی است که شاعران جوان بدان گرایش دارند. سلطان
 خلیفه بوسیله این واژگان ساده، احساسات عاشقانه خود را بازگو می کند:

"لَيْتَ شِعْرِي
 اَيْنَ اَنْتِ الْاَنَ مَنِي
 اَيْنَ سَاعَاتِيْ وَاُنْسِي
 وَالْهَوَى الْخَافِي الْاَعْنُ
 يَا مَنِي نَفْسِي وَوُدِّي
 مَنَهْلِي اَنْتِ وَدَتِّي
 لَسْتُ اُدْرِي
 عَطَشِي يَطْفُو وَيَزِدَادُ

ای کاش بدانم
 تو هم اکنون کجای خاطرات من جای داری
 کجا بند لحظات و آرامش‌های من
 و کجاست عشق پنهان خوش آواز
 ای آرزوی جانم و ای دوست من
 چشمه سار و صراحی منی
 نمی دانم چرا
 تشنگی ام شناور گشته و افزون است

| | |
|------------------------------|------------------------------|
| انتشاراً | گسترش آن |
| وَيَضِيعُ الْوَهْمُ فِيهِ | و پندار در آن تباه می گردد |
| وَالْتَمَنَى | و خواهش |
| لَهْفِي لَهْفٌ حَيَارَى | دریغ من دریغ سرگشتگان است |
| لَمْ يَعُدْ يُجِدِي | دیگر سودی ندارد |
| التَّائِي | درنگ |
| سُحْبٌ تَتَرَى كَثِيفَةً | ابرهایی است متراکم و پی درپی |
| تُهَتْ فِيهَا | که در آن گم شده ام |
| لَمْ أَعُدْ أَفْهَمُ شَيْئاً | دیگر چیزی نمی دانم |
| غَيْرَ أَنِّي | به جز این که من |
| أَتَمَنَّكَ وَأَرْجُو | تو را آرزومندم و امیدوارم |
| أَنْ تَظَلِّي | که بمانی |
| كُلَّ سِحْرِي | همه جادویم |
| كُلَّ هَمِّي | تمام اراده ام |
| كُلَّ فَنِّي ^(۴۰) | جملگی هنرم |

گونه‌ای دیگر از غزل نیز پدید آمد که می‌توان آن را غزل راستین نام نهاد، زیرا شاعر در آن، جنبه‌هایی از زیبایی را مد نظر دارد که صوفیان آن را در عشق خدا سروده‌اند. احمد محمد عبید در قصیده‌ای به نام (پاره ای از عشق) چنین می‌گوید:

| | |
|---|---|
| يَا لِلْغَرَامِ طَعَا عَلَى الدُّنْيَا وَأَحَى | يَا صَبَوَةٌ فِي أَعْيُنِ وَمَأْقَى |
| وَأَنذَاحَ لِحَنَافِي الشَّفَاهِ وَذَابَ فِي | هَمْسِ الْقُدُودِ وَفِتْنَةَ الْأَحْدَاقِ |
| وَعَدَا بَقَايَا مِنْ مُدَامٍ مُتَرَعٍ | بِالْحُبِّ مِنْ كَأْسِ الْمَعْنَى السَّاقِي |
| فَاتَرَعُ لُدَاذَاتِ الْغَرَامِ فَإِنَّمَا | يَبْقَى الْغَرَامُ مَعَ الْخَبِيبِ الْبَاقِي |
| وَمَعَ الْهَوَى يَنْسَابُ شِعْرِي مُفَعَّمَا | سِحْرًا أَتَى مِنْ هَائِمِ تَسْوَاقِي |
| أَنَا فِي لِيَالِي الْحُبِّ نَجْمٌ فَاسْأَلُوا | عَنِّي الْهَوَى يَا مَعَشَرَ الْعُشَّاقِ |
| مَا سِرَّتْ فِي ذَرْبِ الْهَوَى حَتَّى اصْطَلَى | فِي الْغَرَامِ وَجَاشَ فِي أَعْمَاقِي |
| مَاذَابَ مِنْ قُرْطِ الْهَوَى مِثْلِي حَبِيبَا | سَبَّ أَوْ دَوَى مِنْ لَوْعَةِ الْأَشْوَاقِ ^(۴۱) |



- شگفتا از عشق، بر جهانیان سرکش شده و بی‌خردی جوانی را در چشمان عاشقان زنده کرده است.
- بسان آهنگی بر روی لبها منتشر شده و در نجوای آهسته ترانه‌های محلی و آشوب چشمان عاشقان، گداخته است.
- از آن باده سرشار از عشق، مقداری از جام ساقی خسته از تب و تاب، بجای ماند.
- به‌سوی خوشی‌های عشق بشتاب، عشق تنها با معشوق راستین پایدار است.
- و با این عشق راستین، شعر من، سرشار از جادو می‌شود، جادویی که از جانب سرگشته‌ای آرزومند آمده است.
- من در شب‌های عشق ستاره هستم ای عاشقان، با نور من به عشق رهنمون شوید.
- هنوز راه عشق نپیموده، عشق گرمی خود را از وجود من جست و در عمق وجودم شورید.
- هیچ دل داده‌ای هم چون من از فزونی عشق نگذاخت و از سوز عشق پژمرده نگشت.

شاعران این نسل به مسائل مربوط به زن نیز پرداختند. این درون‌مایه‌ها را، بویژه نزد بانوان شاعر این گروه می‌توان یافت. ظبیه خمیس شعری به نام (مرگ خانواده) می‌سراید و بوسیله این شعر منثور از مشکلات زنان در ازدواج و عشق سخن می‌گوید:

الرَّأَةُ الْمَرِيضَةُ يُعَانِقُهَا الْمَوْتُ فِي الْغُرْفَةِ زن بیمار را مرگ در آغوش می‌گیرد

وَهِيَ تَفْرُّ مِنْهُ مُتَشَبِّهَةً بِذِرَاعِ الْأُمِّ و او گریزان از مرگ، به بازوی دردچنگ زده است

الْكُوَابِيسُ تُطَارِدُهَا أَيْضًا بختک‌ها نیز به دنبال وی روان

فِي اللَّيْلِ، فِي الظَّهْرِ وَفِي أَحْلَامِ اليَقَظَةِ شباهنگام، گاه چاشت و در رویاهای بیداری

إِنَّهُ الزَّوْجُ الْكَاتُولِيكِيُّ مَا بَيْنَ الْمَوْتِ این پیوندی کاتولیکی بود مابین مرگ

وَالْأَحْلَامِ و آرزوها

وَهِيَ تَرْفُضُهُ و او آن را نمی‌پذیرفت

وَلِمَاذَا تَصْرَحُ أَنْتِ؟ اما تو چرا فریاد می‌زنی؟

أَلَا يَكْفِيكَ أَنْ تَرْفُسَ بِقَدَمَيْكَ الزُّهُورَ آیا تو را بس نیست که لگد مال کنی

الصَّنَاعِيَةَ گل‌های مصنوعی را

وَتَلْقَى بِالْحُبُوبِ الْمُسَكَّنَةِ فِي حَوْضِ و قرص‌های آرام‌بخش را رها کنی در چاه

المِرحَاضُ

تَقْفِزُ مِنَ النَّوْمِ ، تَتَلَوُ الْآيَاتِ

زن بیمار سراسیمه از خواب می پرد، آیاتی تلاوت می کند

لَكِنَّهَا لَا تَصْرِيحُ أَبَدًا فِي يَقْظَتِهَا

ولی هرگز در بیداری اش فریاد نمی زند

بَيْنَمَا وَفَى اللَّيْلَةَ نَفْسَهَا

در حالی که در همان شب

تَحْلُمُ الْأَخْرَى بَوَّحٍ يَحْمِلُهَا مِنْ فِرَاشِهَا

بار دیگر به خواب می بیند آن که وی را از خواب گاهش می برد

إِلَى الرَّجُلِ الَّذِي لَا يُرِيدُهَا

نزد مردی که او را دوست ندارد

الَّذِي يُؤْذِيهَا... (۴۲)

مردی که او را آزار می دهد...

بدین‌سان شاعران جوان، دیگر درون‌مایه‌ها را هم‌چون اندوه، شکایت، درد و آرزو که با واقعیت‌های پیرامون‌شان در ارتباط است، آموذند و شعر نزد ایشان به میهن‌پرستی یا عشق محدود نماند، بلکه در نتیجه پیش‌رفت روزافزون کشورشان به بررسی مسائلی می‌پردازد که ارتباطی تنگاتنگ با مردم سرزمین‌شان دارد. این گروه از شاعران از امکاناتی هم‌چون چاپ و مجله و روزنامه برخوردارند.

انجمن ادبی در شهر ابوظبی فصل‌نامه‌ای به عنوان «شعر» منتشر می‌کند که آثار این شاعران جوان را دربر می‌گیرد و هر روز که می‌گذرد، در روزنامه‌ها و مجلات، نامی جدید از شاعری بچشم می‌خورد که پیمودن راه دور و دشوار خود را در زمینه شعر آغاز نموده است، تا در این راه، آن‌چه را که نیاکان وی از روزگار سالم بن علی عویس و خلفان بن مصیح و دیگران آزموده‌اند، سرانجام بخشد.^{۴۳}



نتیجه گیری

۱. خط سیر شعر فصیح در کشور امارات، با شتابی فراوان به سوی تکامل در حرکت است و این گونه ادبی را می توان نیرومندترین ابزار در بیان دردها و احساسات انسان معرفی کرد.
۲. تاریخی دقیق از زمان پیدایش شعر در کشور امارات در دست نیست، ولی گمان بیش تر این است که در روزگاران گذشته شعرهای فصیح بی شماری از بین رفته است.
۳. از نگاه پیشینه تاریخی به این کشور نو پدید، شاعران این سرزمین را در سه گروه می توان رده بندی نمود: نخست، نسل شاعران پیشاهنگ که پیش از تشکیل این دولت و اکتشاف نفت زیسته اند. دوم، نسل شاعران مخضرم که دوشادوش پدران شان با سختی های روزگار گذشته زندگی گذرانده اند، هم چنان که پیش رفت ناشی از اکتشاف نفت را بچشم دیده و با فرزندانشان در این آسایش شریک شده اند. سوم، نسل شاعران جوان که بطور کامل از رفاه نفت بهره مند شده، امکان آمد و شد به سرزمین های گوناگون برایشان فراهم آمد و در این رفت و آمدها با ادبیات جهان آشنا شده اند.
۴. به حکم پدیده های نوظهور در هر دوره، درون مایه های شعری نیز از نسلی به نسل دیگر متفاوت است، زیرا خواننده در نسل نخست با درون مایه هایی روبه رو می شود که شاعران نسل سوم بدان روی نیاورده اند. این در حالی است که برخی درون مایه ها، به دلیل تناسب آن با هر دوره و نسلی، در شعر شاعران هر سه گروه کاربرد داشته است.
۵. شاعران در کاربرد درون مایه های میهنی با هم دیگر مشترک اند و میهن، تنها عنصر مشترک میان آنها است. غزل نیز به عنوان جوهری مشترک در شعر هر سه نسل شمرده می شود، ولی درون مایه هایی هم چون مضمون های اسلامی در شعر شاعران نسل نخست کاربرد فراوان دارد، در حالی که از کاربرد آن نزد شاعران مخضرم کاسته می شود و شاعران جوان به ندرت آن را بکار برده اند، چه این گروه اخیر، در آموزش خود از آبخورهای بیگانه، بهره ای فراوان برده و این آبخورها آنها را به درون مایه هایی تازه هم چون مضمون های فلسفی، اندوه، درد، آرزو، یاد خردسالی و مسائل مربوط به زن، رهنمون شده است.

پی‌نوشت‌ها

۱. گونه‌ای از شعر است محصول قریحه و ذوق تازیان نوآور. این شعر را می‌توان نوعی شعر محلی شمرد که شاعران هر منطقه از سرزمین‌های تازی زبان، نمونه یا نمونه‌هایی از آن را می‌سرایند. وجه مشترک گونه‌های مختلف شعر یاد شده این است که در هر منطقه به لهجه آن منطقه سراییده می‌شود: موسیقی الشعر العربی/د. عیسی علی العاکوب/صص ۲۵۸ تا ۲۶۲.
۲. بحوث فی الادب العربی الحدیث/د. محمد مصطفی هداره/صص ۲۲۴ باتصرف.
۳. معجم الباطین للشعراء العرب المعاصرين / جلد ششم/صص ۸۰ باتصرف.
۴. دیوان صقر بن سلطان القاسمی / صص ۳۴۰ و ۴۸۲.
۵. المحمود صفحات مضيئة فی تاریخ الإمارات العربية المتحدة/عبد الله علی الطابور/ صص ۶۱.
۶. مجله العربی /شماره ۴۲۱/ صص ۷۰.
۷. المحمود صفحات مضيئة فی تاریخ الإمارات العربية المتحدة/عبد الله علی الطابور/ صص ۷۰.
۸. بحوث فی الأدب العربی الحدیث /د. محمد مصطفی هداره/صص ۲۲۵.
۹. الإتجاهات الأساسية للشعر الحدیث فی دولة الامارات العربية المتحدة/د.نزار أباطة/صص ۷۸ و ۷۷.
۱۰. معجم الباطین للشعراء العرب المعاصرين /جلد ششم/ صص ۸۰.
۱۱. الاتجاهات الأساسية للشعر الحدیث فی دولة الإمارات العربية المتحدة/د. نزار أباطة/ صص ۸۱.
۱۲. همان: صص ۸۳.
۱۳. همان: صص ۸۵.
۱۴. معجم الباطین للشعراء العرب المعاصرين /جلد ششم/ صص ۸۵.
۱۵. الاتجاهات الأساسية للشعر الحدیث فی دولة الإمارات العربية المتحدة/د. نزار أباطة/صص ۱۱۳.
۱۶. همان: صص ۱۱۴.
۱۷. همان: صص ۱۱۹.
۱۸. معجم الباطین للشعراء العرب المعاصرين /جلد ششم/صص ۸۹.
۱۹. الإتجاهات الأساسية للشعر الحدیث فی دولة الامارات العربية المتحدة/د. نزار أباطة/صص ۱۳۴.
۲۰. المحمود صفحات مضيئة فی تاریخ الإمارات العربية المتحدة/عبد الله علی الطابور /صص ۸۵.



۲۱. الإتجاهات الأساسية للشعر الحديث في دولة الامارات العربية المتحدة/د. نزارأباطة /ص ۱۴۳.
۲۲. مجلة العربي /شماره ۴۲۱ / دسامبر ۱۹۹۳ م /ص ۷۴.
۲۳. بحوث في الأدب العربي الحديث/د. محمد مصطفى هدارة/ص ۲۲۷.
۲۴. معجم الباطين للشعراء العرب المعاصرين /جلد دوم / ص ۴۸۷.
۲۵. ديوان صقر بن سلطان القاسمي / ص ۴۷.
۲۶. الإتجاهات الأساسية للشعر الحديث في دولة الامارات العربية المتحدة/د. نزارأباطة /ص ۱۰۸.
۲۷. ديوان صقر بن سلطان القاسمي / ص ۴۸۹.
۲۸. معجم الباطين للشعراء العرب المعاصرين /جلد ششم/ص ۸۹.
۲۹. روزنامه البيان /شماره؟/سال؟.
۳۰. الإتجاهات الأساسية للشعر الحديث في دولة الامارات العربية المتحدة/د. نزارأباطة /ص ۱۳۳.
۳۱. ديوان صقر بن سلطان القاسمي / ص ۲۵۶.
۳۲. معجم الباطين للشعراء العرب المعاصرين /جلد دوم/ ص ۹۰.
۳۳. همان: ص ۶۲۰.
۳۴. همان: ص ۷۳۲.
۳۵. همان: ص ۷۳۴.
۳۶. همان: ص ۹۰.
۳۷. همان: ص ۹۰.
۳۸. همان: ص ۶۲۱.
۳۹. همان: ص ۴۲.
۴۰. همان: ص ۴۸۹.
۴۱. همان: ص ۳۳۲.
۴۲. همان: ص ۷۳۵.
۴۳. همان /جلد ششم / صص ۹۱ و ۹۲ باتصرف.

مشخصات مراجع

۱. صقر بن سلطان القاسمی (دیوان)، دارالعودة، بیروت - لبنان، الطبعة الأولى، ۱۹۸۹م.
۲. عبدالعزيز سعود الباطین وجماعة من الأساتذة، معجم الباطین للشعراء العرب المعاصرين، مؤسسة جائزة، عبدالزیز سعود الباطین للإبداع الشعري، الكويت، الطبعة الأولى، ۱۹۹۵م.
۳. عبدالله علی الطابور، المحمودصفحات مضيئة فی تاریخ الإمارات العربية المتحدة، الطبعة الثانية، بدون تاریخ.
۴. عیسی علی العاکوب، موسیقی الشعر العربي، دارالفکر، دمشق - سوريا، ۱۹۹۷م.
۵. محمد مصطفی هدارة، بحوث فی الأدب العربي الحديث، دار النهضة العربية للطباعة والنشر، بیروت - لبنان، ۱۹۹۴م.
۶. نزار أباطة، الإتجاهات الأساسية للشعر الحديث فی دولة الإمارات العربية المتحدة، دارالفکر، دمشق - سوريا، ۱۹۹۷م.

Archive of SID